اصول: استصحاب، جلسه 66: یک‌شنبه 26/10/1400، استاد سید محمد جواد شبیری

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در جلسۀ قبل به تناسب فرمایش مرحوم سید عرض کردم که مبنایی که مرحوم آقای خویی درباره حقیقت نسخ فرموده این مبنا ناتمام هست. محصّل عرض ما این هست که هر قانونی یک مخصص لُبّی دارد. آن مخصص لُبّی‌اش عدم ورود ناسخ است. اگر قانون خودش این قید را احراز می‌کند، یعنی قانونگذار می‌خواهد بگوید که این قید موجود است، یعنی هیچ وقت من قانونم را نسخ نخواهم کرد. اگر یک همچین، قانونی که از اوّل گفته باشد من ابدی هستم، مثل قانونی که می‌گوید حلال محمد حلال الی یوم القیامة و حرام محمد حرام الی یوم القیامة، این معنایش این است که این قانون‌ها نسخ‌پذیر نیست. خب معنایش این است که خود قانونگذار این قانون، این قید را احراز می‌کند. یعنی می‌گوید من احراز قید را به عهدۀ مکلّف نمی‌گذارم، خودم این قید را برای شما احراز کردم. خب اگر به این نحو باشد که خود قانونگذار تحقق قید را احراز می‌کند برای مکلّف، خب دیگر لازم نیست عنوانی برای قانون باشد. قانون عنوان پیدا کند به این. ولی اگر این قید را قانونگذار احراز نکرده باشد و شبیه این عرض کردم، شبیه این در مورد همۀ قوانین مقید هستند به مصلحت. فرض کنید وجوب نماز مقید است که در وجوب نماز مصلحت باشد. ولی این مصلحت را خود شارع احراز کرده. یعنی اطلاق دلیل می‌گوید تمام موارد نماز مصلحت دارد. احراز ملاک به وسیلۀ خود اطلاق دلیل هست. و اگر احیاناً یک بار ما یقین داریم که در فلان مورد مصلحت نیست، این معنایش این نیست که آن قانون مقید شده به وجود مصلحت به این‌که مکلّف باید احراز کند که نماز مصلحت دارد یا ندارد تا بعد برایش واجب باشد، نه شارع مقدس خودش کأنّ این مطلب را احراز کرده که این قانون مصلحت دارد، حالا یک موردی را هم اگر ما از خارج یقین پیدا کردیم که مصلحت ندارد این به اصطلاح می‌گویند تخصیص افرادی است، نه تخصیص عنوانی. یک عنوان به مأمور به نمی‌زند.

ما در مورد قوانین شرع یک موقعی بعد از اکمال شریعت بحث می‌کنیم، بعد از اکمال شریعت همینجور است، قانون اصلاً گفته حلال محمد حلال الی یوم القیامة و حرام محمد حرام الی یوم القیامة. اگر کسی قائل هم بشود که ائمۀ معصومین می‌توانستند نسخ کنند چیز پیامبر را، اگر همچین چیزی را کسی هم مدعی بشود این در واقع یک نوع تخصیصی هست برای حلال محمد حلال الی یوم القیامة و تقییدی هست برای این حکم و این نسخ در اینجاها می‌شود تصویر کرد. ولی بحث ما در این مورد نیست. بحث ما در قبل از اکمال شریعت است. یعنی فرض کنید یک آیه‌‌ای وارد شده، یک آیۀ دیگری وارد شده نمی‌دانیم کدام یک از این آیات جلوتر است و کدام عقب‌تر هستند. آیا مثلاً. یا می‌دانیم آیۀ دوم از جهت نزول بعد نازل شده ولی مفادش را نمی‌دانیم. آیا مفادش به گونه‌ای هست که ناسخ اوّلی باشد؟ یا مفادش به گونه‌ای نیست که ناسخ اوّلی باشد. آیا اینجا ما می‌توانیم بگوییم قانون اوّل اصلاً اطلاق دارد، می‌گوید که من هیچ وقت نسخ نخواهم شد. ما همچین دلیلی نداریم که قبل از اکمال شریعت هم قانونگذار مدعی عدم نسخ هست. قبل از اکمال شریعت هر قانون در واقع یک قید لُبی دارد. تا زمانی که نسخ نشده است. نسخ‌پذیری جزء به عنوان یک، چون مفروض این هست که ممکن است این قانون نسخ بشود یک قید لُبّی همۀ قوانین دارند، آن قید لُبّی این هست که این قانون تا زمان نسخ موجود است. بنابراین مبنای مرحوم آقای خویی که می‌فرمایند که از اوّل مقیّد نیست ظهورش مقیّد نیست، بلکه مطلق است. نه از اوّل مقید بوده. مقیّد به عدم ورود ناسخ هست. و آمدن ناسخ کشف از آن قید می‌کند. که این بازگشت می‌کند به وجه سوم. این مطلبی بود در جلسۀ قبل عرض کردیم.

تکمیل می‌خواهم بکنم، آن این است که ما خودمان یک وجه چهارمی را اختیار کردیم که آن وجه چهارم فرمایش آقای خویی به وجه چهارم هم برگردد مانعی ندارد. یعنی به جای آن کلام آقای خویی اگر ما این وجه چهارم را هم بگوییم آن هم مانعی نیست و آن اشکالی که ما می‌گوییم مندفع می‌شود با التزام به وجه چهارم. یک توضیحی بدهم در فرق بین وجه سوم و وجه چهارم. ببینید در وجه سوم ما می‌گوییم از اوّل قانون قید دارد به این‌که اگر نسخ نشده باشد این قانون وجود دارد. در وجه چهارم ما می‌گوییم اصلاً هر قانونی فقط زمان خودش را می‌گوید. قانون فقط مربوط به زمان خودش است. بقای قانون زمان بعدی را اثبات می‌کند. از اوّل یک قانون ناظر بر زمان آینده نیست. قانون می‌گوید که، قانونی که وضع شده می‌گوید فرض کنید ای مکلّفین مالیات بدهید. امروز باید مالیات داده بشود. فردا که باید مالیات داده بشود به خاطر این‌که آن قانون باقی است، نه به خاطر حدوث قانون. حدوث هر قانون در هر زمان لزوم را در آن زمان به دنبال دارد. یک قاعدۀ عقلایی هست یا یک قاعدۀ، یا ظهور حالی متکلم هست یا یک چیز هست که قانون تا وقتی که نسخ نشده استمرار دارد. این استمرار داشتن قانون نه به خاطر این‌که خود آن قانون ابتداءً یک ظهور لفظی درش وجود دارد در مورد اطلاق قانون. نه، قانون ظهور لفظی ندارد ولی یک قاعده هست. یک قاعدۀ عقلایی، تا قانون نسخ نشده این قاعده استمرار دارد یا ظهور حالی متکلم، به این معنا که اگر متکلم می‌خواست این قانون برداشته بشود ناسخش را ذکر می‌کرد. عدم ذکر ناسخ ظهور حالی می‌دهد در بقای قانون. بقای قانون مستند به ظهور حالی متکلم هست که این ظهور حالی ناشی از عدم ذکر ناسخ است. چون قانونگذار ناسخی ذکر نکرده این ظهور حالی‌اش هست که این قانون را قبول دارد.

شاگرد: ارادۀ شأنی است دیگر

استاد: بفرمایید ارادۀ شأنی. ارادۀ شأنی آن مقام ثبوتش است، ظهور حالی مقام اثباتش است. یعنی این ظهور حالی کاشف از ارادۀ شأنی است. حالا در مورد خداوند سبحان که ارادۀ فعلیه است. در مورد خداوند سبحان ارادۀ فعلیه است ولی این ارادۀ فعلیه، این ظهور حالی که قانونگذار تا وقتی که قانون را نسخ نکرده است این قانون باقی است این ظهور حالی دارد در مورد خداوند سبحان در این‌که ارادۀ خداوند تعلق گرفته به بقای قانون. در قانونگذار عادی این ظهور حالی کاشف از این ارادۀ شأنیه است. یعنی ارادۀ شأنیۀ قانونگذار در بقای قانون. یعنی اگر ازش بپرسیم آیا قانون هست می‌گوید آره هستش. اگر ازش بپرسیم می‌گوید هست. و این ارادۀ شأنیۀ بقای قانون هست منشاء اثر است. خب اگر ما همین حرف را هم بزنیم که قانون اصلاً در هر زمان ناظر به حکم همان زمان است، نسبت به آینده‌اش باید با یک اصل دیگری استمرار قانون را نتیجه بگیریم. استمرار قانون به خاطر آن ظهور حالیۀ متکلم در این است که ارادۀ فعلیه در مورد خداوند سبحان و ارادۀ شأنیه در مورد قانونگذار عادی به بقای قانون دارد. این اگر باشد باز هم به اصطلاح درست است، چون ما می‌خواهیم بگوییم که هر قانون فقط زمان خودش را ناظر است، نسبت بگوییم نسخ می‌شود یا نسخ نمی‌شود این قانون اصلاً سکوت دارد. این دلیل خارجی هست که نسخ‌پذیر بودن و نسخ نپذیر بودن را بیان می‌کند. قبل از اکمال شریعت دلیل خارجی بر نسخ‌پذیر بودن و نسخ نپذیر بودن نیامده بوده. چون نیامده بوده خب آن قانون می‌توانسته استمرار داشته باشد، می‌توانسته استمرار نداشته باشد. اگر ناسخ آمد دیگر قانون استمرار پیدا نمی‌کند، اگر ناسخ نیامد قانون استمرار پیدا می‌کند. ولی بعد از اکمال شریعت حلال محمد و حلال الی یوم القیامة این خودش می‌خواهد بگوید آن قانونی که اینجا هست نسخ نمی‌شود. این اطلاق مقامی، دیگر لازم نیست ظهور حالی در نظر بگیریم برای بقای قانون. خود حلال محمد حلال الی یوم القیامة و حرام محمد حرام الی یوم القیامة این جای همان ظهور حالیه است

شاگرد: قید لفظی

استاد: این کأن می‌خواهد بگوید نسخ هم نمی‌شود. آن ظهور حالی این بود که تا ناسخ نیامده این باقی است، این جای این، می‌گوید نه، نه تا ناسخ نیامده، ناسخ هم نمی‌آید. این جای این هست که از اوّل آن اطلاق لفظی این‌که من نسخ هم نمی‌کنم. در بعضی قانون‌ها این مطلب تصریح می‌شود که این قانون لا یتغیر است، قانون اساسی داریم دیگر، بعضی اصل‌ها گفته این اصل لا یتغیر است. این اصل لا یتغیر است یعنی این‌که این قانون، تا وقتی که این قانون هست این قانون اجازه نمی‌دهد این اصل تغییر کند. اگر بخواهد این اصل تغییر کند این قانون دیگر این قانون نیست. بنابراین این دلالت لفظیه گاهی اوقات بر نسخ‌ناپذیری در خود همان کنار اصل می‌آید، گاهی اوقات به یک دلیل خارجی می‌آید. آن اصل خودش نسبت به این‌که نسخ‌پذیر هست یا نسخ‌ناپذیر هست سکوت دارد. ولی دلیل خارجی می‌آید می‌گوید حلال محمد حلال الی یوم القیامة و حرام محمد حرام الی یوم القیامة. این یعنی چی؟ یعنی اوّلا این قانون دائمی است، ناسخ هم برایش نمی‌آید. یعنی آن قیدی که اگر ناسخ نیاید این قانون پابرجاست آن اگرش را شارع خودش احراز کرده. می‌گوید آن اگر همیشه موجود است هیچ وقت آن اگر به فعلیت نمی‌رسد که ناسخی بیاید. همیشه ناسخ نیامده است. مادام لم یأتی الناسخ، این مادام‌اش را شارع خودش احراز کرده، اینجا همیشه این قید وجود دارد. بنابراین روی این تقریب، ما در واقع می‌خواهیم بگوییم قانون نسبت به آینده خودش اطلاق ندارد، سکوت دارد. بقاء القانون نسبت به آینده اطلاق پیدا می‌کند و بقاء القانون یا به ظهور حالی متکلم است، یا به ظهور لفظی دلیل آخر، که حلال محمد حلال الی یوم القیامة از آن هست. و این بقای قانون هم گاهی اوقات بقای قانون تا ناسخ بعدی است، آن ظهور حالی این شکلی است. می‌گوید این قانون باقی است تا ناسخ نیامده. ظهور حالی نمی‌خواهد بگوید که اصلاً نسخ هم نمی‌شود، ظهور حالی به این کار ندارد که نسخ می‌شود یا نسخ نمی‌شود. می‌گوید تا ناسخ نیامده این قانون باقی است. ظهور حالی معنایش این است که اگر شارع این قانون را قبول نداشت نسخ می‌کرد. اصلاً نکته‌اش این است. حالا که نسخ نکرده ظهور حالی مبنایش عدم ورود ناسخ است. عدم صدور ناسخ است. این را توجه بفرمایید ما مقام ثبوت را کار داریم، این‌که ناسخ شک داریم که آمده یا نیامده به آن کار نداریم. بحث سر این هست که حالا اثباتاً یک جایی تردید داشته باشیم در ورود ناسخ آیا استصحاب جاری بخواهیم بکنیم، اصالة عدم نسخ بخواهیم جاری بکنیم آن یک بحث‌های دیگر است که، این بحثی که الآن می‌خواهیم بکنیم بحث مقدمی هست نسبت به بحث اصلی که استصحاب عدم النسخ را می‌خواهیم بکنیم.

پس بنابراین، فرمایش آقای خویی، فرمایش آقای خویی مبتنی بر این اصل هست که قانون نسبت به آینده هم ناظر است. اگر قانون نسبت به آینده ناظر باشد آن قید لُبّی را باید شما ذکر بکنید که مبنای سوم هست. ولی اگر ما گفتیم قانون به آینده ناظر نیست، قانون در هر زمان به همان زمان ناظر هست. و بقاء القانون بقاء آن مجعول را به دنبال می‌آورد. اگر آن باشد خب فرق پیدا می‌کند و می‌شود می‌گویم آن اصل موضوعی که مرحوم آقای خویی دارند که قانون ناظر به آینده هست اگر آن اصل را بپذیریم باید فرمایش مرحوم آقای خویی را بخواهد تصحیح بشود باید برگردد به مبنای سوم.

شاگرد: شواهدی هم بر اصل موضوعی داریم؟

استاد: من می‌خواهم بگویم که هر دو تصویرش وجود دارد نه این‌که اشکالی داشته باشد که قانون ناظر به آینده باشد. اشکال چیزی ندارد. ولی اوّلاً نظارت قانون به آینده به تنهایی کافی نیست، باید خود قانون هم باقی باشد، یعنی حتی اگر قانون هم ناظر به آینده باشد به هر حال باید با آن ظهور حالی نمی‌دانم امثال اینها نسبت به بقای قانون و امثال اینها را ضمیمه بکنیم، اینجور نیست که این ظهور حالی. ولی می‌خواهم بگویم وقتی ما لاجرم باید این ظهور حالی را ضمیمه بکنیم خیلی وقت‌ها نیازی نیست قانونگذار به آینده ناظر باشد، خود همین که یک اصل خارجی وجود دارد که می‌گوید این قانون باقی است همین مقدار کافی است دیگر. بله دیگر، بعضی موارد به دلیل این‌که نظارت به آینده در الآن اثر دارد اعتبار نسبت به آینده هم انجام می‌شود مثل اجاره و اینها. در اجاره‌ای که من منفعت آینده را می‌کشم چرا منفعت را الآن من را مالک نسبت به منافع در آینده ملاحظه می‌کنند؟ چون می‌خواهند به من الآن حق بدهند که منفع آینده را منتقل کنم. به اعتبار این‌که نسبت به آینده می‌خواهند حقی بر من قائل بشوند برای انتقال منفعت از همین حالا یک شیءای، ولی در مورد قانون هم به یک معنا ما ممکن بگوییم که فرض کنید بگویند کسی که آخر سال می‌خواهد جنسی را وارد کند همین الآن می‌تواند مالیاتش را بپردازد. خب به این اعتبار این‌که می‌خواهند اثر آن قانون آینده را از حالا بار کنند، از حالا آن قانون را اعتبار بهش می‌بخشند. آن عیب ندارد. یعنی اگر اعتبار قانون، یعنی اعتبار قانون نسبت به مجعول استقبالی در الآن اثر داشته باشد، قانون را نسبت به مجعول استقبالی هم اطلاق برایش قائل بشوند. آن عیب ندارد. ولی معمولاً چون اثر هر شیء در زمان خودش است، خیلی نیازی نیست که قانون نسبت به آینده اطلاق داشته باشد. این مطلب ما.

شاگرد: این‌که فرمودید در مبنای تصویر سوم قید مجعول است این ما لم یرد الناسخ، در مبنای چهارم قید جعل، این همان بود؟

استاد: این همان است، یعنی توضیح همان را خواستم بدهم که معنای قید جعل این است که جعل استمرارش به خود جعل نیست. جعل استمرارش به قرینۀ خارجیه است. آن ظهور حالیه، یعنی از جهت اثباتی هم بخواهیم. از جهت ثبوتی جعل به همان ارادۀ شأنیه است. یعنی در هر زمان شارع اراده‌اش نسبت به آن زمان قانون را باقی می‌گذارد. ارادۀ قانونگذار در هر زمان مقوّم تحقق قانون در آن زمان است از جهت ثبوتی. از جهت اثباتی هم ظهور حالیه متکلم یا دلیل خارجی. یا دلیل خارجی بر بقای قانون حاکم است. این در واقع توضیحی بود برای آن مبنایی این‌که یک کمی گفتم به اصطلاح چیز قید جعل هست و قید مجعول، چون گاهی اوقات خلط می‌شود، حالا نمی‌خواهم وارد آن چیز بشوم. مرحوم آقای صدر در بعضی چیزها این قید جعل و مجعول را به گونه‌ای بیان کرده کاملاً خلط شده در بحث اختصاص احکام به عالمین ایشان خواسته آنها را جواب بدهد می‌گوید قید جعل در مجعول اصل می‌شود آن اصلاً درست نیست، اینها تصویرها، تصویرهای خیلی نادرستی است، حالا آن بماند در جای خودش.

این‌که خواستم بگویم آن بحث قید جعل و مجعولی که مرحوم آقای صدر در بحث تخصیص حکم به عالمین را مطرح می‌کند که ما اصلاً قبولش نداریم ربطی به این بحث ندارد.

استصحاب شرایع سابقه آیا می‌شود شرایع سابقه را استصحاب کرد یا نمی‌شود شرایع سابقه را استصحاب کرد، مرحوم سید یک بیاناتی دارند که این بیانات مشابهاتشان در کلام آقای داماد هست از بعضی جهات با یک تفاوت‌هایی که بین این بیانات هست. مرحوم آقای سید یزدی می‌فرمایند که احکام شرایع سابقه به‌طور کلی نسخ شده. هر چند ظاهر حکم شریعت سابقه این بوده که حکم دائمی است و به اعتبار این دائمی بودن کلمۀ نسخ ظهور کلام در دائمی بودن نسخ را اطلاق. چون که ما عرض کردیم که نه به این شکل نیست، به شکل دیگری هست که همین مطلب ایشان را می‌شود اثبات کرد، ولی بیان را باید یک کمی تغییر دارد. آن این است که احکام شرایع سابقه مقید به عدم ورود شریعت بعدی است. هر شریعتی یک قید دارند. حالا این قید را چه قید مجعول بگیرید، چه قید جعل بگیرید، یعنی این را یا چه به مبنای سوم برگردانید چه به مبنای چهارم، بالأخره یک قیدی این وسط وجود دارد، آن قید این هست که به شرطی که ناسخی در اینجا نیامده باشد.

حالا مرحوم سید خب شواهدی را ذکر کرده بودند که ما عرض کردیم شواهد ایشان تام است. همینجور هم هست، این‌که هیچ وقت دنبال شرایع سابقه نمی‌گشتند، اگر هم در جایی که یقین داشتند که قانون از طرف پیامبر قانونی نرسیده، قانون جامعۀ موجود را تقریر یافته می‌دانسته‌اند، نه قانون شرایع سابقه، اصلاً هیچ وقت مراجعه به دین‌های مسیحیت و یهودی و امثال اینها نمی‌کردند. این معنایش این است که دین‌های مسیحی و یهودی را نسبت برای خودشان محکّم نمی‌دانستند.

حالا یک تعبیر دیگری در کلام مرحوم سید اینجا وجود دارد، به نظر می‌رسد این تعبیر باید برگردد به همین تعبیر. این دو تا یک چیز هستند ولی با بیان دیگری ایشان این را کأنّ بیان کرده، اینها به یک جا برمی‌گردند. حالا من الآن اصل تعبیر را ذکر می‌کنم، این را ملاحظه بفرمایید، کلام مرحوم سید و کلام آقای داماد را هم ملاحظه بفرمایید، این را من اصل کلامش را الآن عرض می‌کنم توضیحش فردا. ایشان می‌فرماید که مرحوم شیخ رحمت الله علیه استصحاب شرایع سابقه را بدون اشکال دانستند. ایشان اشکال می‌کنند می‌گویند که در استصحاب بقای موضوع شرط است. ممکن است ما بگوییم که ما می‌گوییم که شریعت حضرت موسی مال اهل ملت حضرت موسی است. شریعت حضرت عیسی مال اهل ملت حضرت عیسی است. و شریعت حضرت ختمی مرتبت مال اهل ملت آخر الزمان هست. بنابراین شما نمی‌توانید، موضوع متفاوت است، آن کسی هم که هر دو شریعت را درک کرده به اعتبار این‌که مُدْرِک، یعنی دو تا عنوان بر او منطبق هست، عنوان اهل شریعت حضرت عیسی هست و اهل شریعت حضرت رسول ختمی مرتبت هست. این دو تا عنوان ولو بر یک نفر منطبق می‌شود ولی دو تا موضوع مختلف بودند. از اوّل گفته ای اهل شریعت عیسوی به شریعت عیسوی عمل کنید. از یک طرف دیگر گفته اهل شریعت محمدی به آیین اسلام عمل کنید، صلوات الله و سلامه علیه. به آیین اسلام عمل کنید. اینجا ولو یک نفر مدرک هر دو شریعت باشند اینجا دو تا موضوع مختلف هست. این دو تا موضوع مختلف هست. اینجا من یک نکته‌ای را الآن عرض بکنم آن این است که آیا اینجا در بحث استصحاب. اجمال این را الآن می‌گویم، تفصیلش را فردا توضیح می‌دهم. آن این است که در بیان قبلی که مرحوم سید ذکر کردند فرمودند که احکام شریعت سابقه نسخ شده، احکامی که الآن موجود است یک احکام دیگری هست. این یعنی این‌که من هر، عدم وحدت حکم را آنجا مطرح می‌کردند. در این بحث عدم وحدت موضوع حکم را مطرح می‌کنند. در استصحاب هم باید حکم واحد باشد هم موضوعش واحد باشد. به تعبیر دیگر آقایان می‌گویند در استصحاب وحدت قضیۀ متیقنه و مشکوکه موضوعاً و محمولاً لازم است. یک اشکال این هست که وحدت حکمی نداریم، یک اشکال این هست که وحدت موضوعی نداریم. این را حالا فردا می‌خواهم توضیح بدهم که این اشکالات ولو از جهت لفظی، از جهت شیوۀ بیانی دو تا اشکال هست، ولی روح قضیه به یک جا برمی‌گردد. یعنی باید در یک اشکال واحد همۀ اینها را بگنجانیم. حالا من فردا این را توضیح می‌دهم که مجموع اینها احتمالات مختلفی هستند از یک اشکال، باید کنار هم قرار بگیرند تا یک اشکال را تکمیل کنند. بنابر بعضی احتمالات اشکال تغایر موضوع پیش می‌آید، بنابر بعضی احتمالات اشکال تغایر حکم ایجاد می‌شود، بعد روح قضیه یکی است، یعنی ان دو تا اشکال باید در چارچوب یک اشکال جامع‌تر گنجانده بشود. این را ملاحظه بفرمایید مرحوم آقای داماد هم شبیه این مطلب را دارد با یک تفاوتی که اینها را حالا فردا من توضیح خواهم داد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد